

درباره انقلاب ما

(به مناسبت یادداشت های ن. سوخانف)

۱

در این روزها یادداشت های سوخانف را درباره انقلاب ورق می زدم. به ویژه خشک مغزی دمکرات های خرده بورژوازی ما و نیز کلیه قهرمانان انترناسیونال دوم به چشم می زند. اینها صرف نظر از این که فوق العاده ترسو هستند و حتی بهترینشان وقتی صحبت از کوچکترین انحراف از نمونه آلمانی [سوسیالیسم] در میان باشد غذایی غیر از قیود و شرایط ندارند، صرف نظر از این خاصیت کلیه دمکرات های خرده بورژوا که در سراسر انقلاب به حد کافی آن را بروز داده اند، تقلید برده وار آنها از گذشته به چشم می زند.

همه آنها خود را مارکسیست می نامند ولی مارکسیسم را بطور غیرقابل تحملی خشک مغزانه درک می کنند. نکته قطعی را در مارکسیسم، که همانا دیالکتیک انقلابی است، به هیچ وجه نفهمیده اند. حتی رهنمودهای مستقیم مارکس دایر بر این که در لحظات انقلاب حداکثر نرمش لازم است برای آنها مطلقاً غیر مفهوم مانده و حتی مثلاً رهنمودهای مارکس را در مکاتباتی که به خاطر دارم به سال ۱۸۵۶ مربوط است و در آن مارکس ابراز امیدواری کرده است که جنگ دهقانی در آلمان، که می تواند وضع انقلابی پدید آورد، با جنبش کارگری پیوند یابد، مشاهده نکرده اند و حتی این رهنمود مستقیم را مسکوت می گذارند و همانند گربه ای که در حول و حوش کاسه آش داغی بگردد، در حول و حوش آن چرخ می زنند.

آنها در کلیه رفتارشان خود را اصلاح طلبان ترسویی نشان می دهند که می ترسند از بورژوازی حتی انحراف جویند تا چه رسد که با وی بگسلند و در عین حال ترسویی خود را در پرده گستاخانه ترین لفاظی ها و لافزنی ها مستور می دارند، ولی حتی از لحاظ صرفاً نظری هم عجز کامل همه آنها برای درک ملاحظات زیرین مارکسیسم نمایان است: آنها تاکنون راه معین تکامل سرمایه داری و دمکراسی بورژوازی را در اروپای باختری مشاهده کرده اند، ولی نمی توانند حتی این تصور را بکنند که این راه را فقط در صورتی می توان سرمشق قرار داد که در آن برخی تصحیحات (که از نقطه نظر جریان کل تاریخ جهان به کلی ناچیز است) به عمل آید.

اولاً انقلاب ناشی از نخستین جنگ امپریالیستی جهانی. در چنین انقلابی می بایست صفات نوین یا صفاتی که همانا بر اثر جنگ تغییر شکل یافته اند بروز کند، زیرا در جهان هرگز چنین جنگی در چنین اوضاع و احوالی روی نداده بود. تاکنون ما مشاهده می کنیم که بورژوازی غنی ترین کشورها نمی تواند پس از این جنگ مناسبات «به هنجار» بورژوازی را رو به راه کند و حال این که اصلاح طلبان ما، این خرده بورژواها، که خود را انقلابی وانمود می کنند مناسبات به هنجار بورژوازی را حد نهایی (که از آن نمی توان فراتر رفت) شمرده و می شمارند و ضمناً این «هنجار» را هم فوق العاده قالبی و محدود درک می کنند.

ثانیاً آنها به کلی از این اندیشه بیگانه اند که با وجود قانونمندی کلی تکامل سراسر تاریخ جهان وجود مراحل جداگانه ای از تکامل که نماینده خود ویژگی شکل و یا ترتیب این تکامل است، نه تنها به هیچ وجه نفی نمی شود بلکه برعکس مفروض است. مثلاً حتی به ذهن آنان نیز خطور نمی کند که به علت قرار داشتن روسیه در مرز بین کشورهای متمدن و کشورهایایی که این

جنگ برای نخستین بار آنها را بطور قطع به سوی تمدن می کشاند، یعنی همه کشورهای خاور زمین یا کشورهای غیراروپایی، روسیه می توانست و می بایست خود ویژگی هایی از خودش بروز دهد که البته با مسیر عمومی تکامل جهانی مطابق است ولی انقلابش را از کلیه انقلاب های قبلی کشورهای اروپای باختری متمایز می گرداند و به تدریج که به کشورهای خاوری انتقال می یابد برخی تازگی های جزئی پدید می آورد.

مثلا استدلالی که آنها به هنگام پیشرفت سوسیالیسم دمکراسی اروپای باختری از بر کرده اند حاکی از آن که ما به حد سوسیالیسم رشد نیافته ایم و چنان که برخی از آقایان « دانشمند » آنها بیان می کنند، شرایط عینی اقتصادی برای سوسیالیسم در کشور ما وجود ندارد، بی نهایت قالبی است. و به ذهن احدی نمی رسد از خود بپرسد که : تکلیف خلقی که در وضع انقلابی قرار گرفته ، نظیر آنچه که به هنگام نخستین جنگ امپریالیستی پدید آمد چیست؟ آیا نمی توانست تحت تأثیر وضع چاره ناپذیر خود، به مبارزه ای دست زند که لااقل این شانس را تأمین نماید که وی شرایطی را، ولو چندان هم عادی نباشد برای رشد آتی تمدن خود فراهم سازد؟

« روسیه به آن اوج رشد نیروهای مولده که سوسیالیسم را ممکن می سازد نرسیده است ». همه قهرمانان انترناسیونال دوم و از آن جمله البته سوخانف، این حکم را حقیقتاً ورد زبان خود ساخته اند. این حکم بالاتر دید را آنها هزار بار نشخوار می کنند و به نظرشان می رسد که برای قضاوت درباره انقلاب ما این حکمی است قطعی.

ولی چه باید کرد اگر خود ویژگی اوضاع ، روسیه را اولاً در جنگ جهانی امپریالیستی وارد ساخت، که کلیه کشورهای متنفذ اروپای باختری در آن شرکت داشتند و تکامل وی را در آستان انقلاب های خاور زمین، که آغاز خواهند شد و هم اکنون قسماً آغاز شده اند، در شرایطی قرار داد که ما می توانستیم همانا آن پیوندی را بین « جنگ دهقانی » و جنبش کارگری عملی نماییم که در سال ۱۸۵۶ مارکسیستی نظیر مارکس از آن به عنوان یکی از دورنماهای احتمالی پروس یاد کرده بود؟

چه باید کرد اگر چاره ناپذیری اوضاع ، قوای کارگران و دهقانان را ده برابر کرد و بدین وسیله امکان انتقالی را متمایز با آنچه که در کلیه کشورهای دیگر اروپای باختری وجود داشت برای ایجاد پیش شرط های اساسی تمدن جهت ما فراهم می ساخت؟ آیا در نتیجه این امر مسیر عمومی تکامل تاریخ جهان تغییر یافته است؟ آیا در نتیجه این امر روابط اساسی طبقات اساسی در هر کشوری که به مسیر عمومی تاریخ جهان کشیده می شود و شده است، تغییر نموده است؟ اگر برای ایجاد سوسیالیسم سطح معینی از فرهنگ لازم است (گر چه کسی نمی تواند بگوید این « سطح فرهنگ » کدام است زیرا در کشورهای اروپای باختری این سطح متفاوت است) پس چرا ما نباید ابتدا به شیوه انقلابی پیش شرط های دست یابی به این سطح معین را عملی سازیم و سپس بر بنیاد حکومت کارگری و دهقانی و نظام شوروی برای رسیدن به خلق های دیگر به حرکت در آییم؟

۱۶ ژانویه ۱۹۲۳

شما می گوئید برای ایجاد سوسیالیسم تمدن لازم است. بسیار خوب. پس چرا ما نمی بایست ابتدا شرایط ایجاد تمدن نظیر طرد مالکان و سرمایه داران روسیه را در کشور خود عملی کنیم و

سپس حرکت به جانب سوسیالیسم را آغاز نماییم؟ در کدام کتابی خوانده اید که چنین تغییر شکل عادی تاریخی امری است غیرمجاز و یا غیرممکن؟

به خاطر دارم که ناپلئون نوشته است: « On s'engage et puis ... on voit » « معنای آزاد آن چنین است: « ابتدا باید درگیر یک نبرد جدی شد و سپس دید که چه باید کرد ». ما هم ابتدا در اکتبر ۱۹۱۷ درگیر یک نبرد جدی شدیم و سپس جزئیات تکامل (از نقطه نظر تاریخ جهانی بدون شک این جزئیات است)، نظیر صلح برست یا نپ و غیره را مشاهده کردیم. و اکنون دیگر تردیدی نیست که ما در نکات عمده پیروز شده ایم.

سوخانف های ما و به طریق اولی سوسیال دمکرات هایی که در سمت راست آنها ایستاده اند حتی در خواب هم نمی بینند که اصولاً انقلاب ها را جز بدین نحو نمی توان عملی کرد. خرده بورژواهای اروپایی ما حتی در خواب هم نمی بینند که انقلاب های آتی در کشورهای خاور، که نفوس آن به مراتب بیشتر است و تنوع شرایط اجتماعی آن به مراتب زیادتر است؛ مختصاتی بالاتر دید بیش از انقلاب روس به آنها عرضه خواهند داشت.

حرفی نیست که درسنامه ای که به شیوه کائوتسکی نوشته شده برای زمان خود چیز بسیار مفیدی بوده است. ولی به هر جهت دیگر وقت آن است که از این فکر صرف نظر کنیم که گویا این درسنامه کلیه شکل های تکامل تاریخ بعدی جهان را پیش بینی کرده است. کسانی را که چنین می اندیشند به جا است صاف و ساده احمق اعلام داریم.

۱۷ ژانویه ۱۹۲۳

نخستین بار در تاریخ ۳۰ ماه مه سال ۱۹۲۳ در شماره ۱۱۷ روزنامه « پراودا » به امضای لنین به چاپ رسید.